

هو العليم

دیدگاه پیامبر اکرم نسبت به نماز

و مقایسه آن با دیدگاه خلیفه دوم

طرح مبانی اسلام

بیانات:

حضرت آية الله حاج سيد محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفاوت کلام اولیاء الهی با اهل سیاست

افکار و خیالات و خطورات ما هم مثل این ضبط

صوت‌ها همه ثبت می‌شود آن هم به صورت دقیق!

یک دفعه خدمت مرحوم علامه طباطبائی رفته

بودیم، - خود ما با مرحوم آقا بودیم - یک ضبط

داشتم که قرار بود صدای ایشان را ضبط کنیم. آن را

گذاشتیم این طرف، یکی دو نفر دیگر هم آنجا

بودند، آنها هم ضبط داشتند. یک ضبط هم آنها

گذاشتند طرف دیگر؛ یک دفعه ایشان

فرمودند: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى آلُ الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ آلِ يَمِينٍ

وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا

لَدَىٰ هِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱

به خاطر دوتا سیم و چهار مثقال پلاستیک، آدم

چطوری مواظبت می‌کند! حرف خلافی نزنند، چهار

^۱. سوره ق (۵۰) آیات ۱۷ و ۱۸.

تا سیم و سه چهارتا پلاستیک و اینها... سیم دیگر! حرف خلاف نزند، خودش را درست کند، همین‌طور قشنگ، مرتب، منظم، بله، این عبا را بپندازد روی آن قبا، با نزاکت و... اما همینکه این سیم و پلاستیک‌ها می‌رود کنار، دیگر هیچ ابایی ندارد که هرچه گفت، هر کاری کرد، هر مسئله‌ای رخ داد، ضبط که نمی‌شود! ضبط که نمی‌شود!

خیلی فرق می‌کند، بین کسی که در یک موقعیتی قرار دارد و حرف می‌زند، و اینکه در آن موقعیت نیست و دارد صحبت می‌کند، خیلی تفاوت می‌کند. کیفیت حرف زدن، کیفیت تخاطب، خیلی! خیلی فرق می‌کند.

در جنگ جمل ابن‌عباس در کنار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و می‌خواست جنگ شروع بشود شخصی آمد یک مسئله راجع به نماز پرسید. در نماز اشتباهی کرده بود، گفت نماز صبحم را که می‌خواستم بخوانم، این کار را کردم، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند این کار را بکن. مثلاً یا اشکال ندارد، سجده سهو کن.... ابن‌عباس گفت

که: حالا وقت سؤال کردن است؟

ببینید چقدر...! امیرالمؤمنین [علیه السلام] رو

کردند به ابن عباس و گفتند که: پس چه موقع برای

نماز سؤال کند؟^۲

یعنی شما همین دوتا جمله را در کنار هم قرار

بدهید، بعد بروید ماهها روی آن فکر کنید. یک روز

کم است! یک روز و یک هفته کم است. خیلی کم

است؟!!

چرا نماز خیر العمل است؟

یک دفعه مرحوم آقا راجع به (الصلوة خیر من

النوم)^۱ که این آقا از خودش در آورد، راجع به این

داشتند صحبت می کردند... که دیدگاه یک رجل

الهی، با دیدگاه یک فرد سیاسی، چه تفاوت ها و

فرق هایی می تواند داشته باشد. ایشان فرمودند:

دیدگاه رجل الهی، پیغمبر و رسول خدا، که بالاترین

رجل الهی است، این پیامبر نماز را می آورد، و

می گوید: «حیّ علی خیر العمل». در این **خیر**

^۱. موطأ مالک ابن انس، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی النداء بالصلاة:

«مؤذن برای دعوت خلیفه دوم برای اقامه نماز صبح به خانه او آمد و او را

خوابیده یافت. برای بیدار کردن او چنین گفت: الصلاة خیر من النوم. عمر

از شنیدن این جمله خوشش آمد و گفت آن را در ندای صبح بگنجانید.»

العمل، همه چیز خوابیده است! **خير العمل من الصوم، خير العمل من الحج، خير العمل من الجهاد في سبيل الله، جهاد في غير سبيل الله** که اصلا خروج موضوعی دارد، **خير العمل في [من] الانفاق، خير العمل في [من] الصدقه**، هر چیز که شما می توانید به حساب بیاورید، نماز بالاترین است. درست؟! شما این دیدگاه را بشکافید، که چرا پیغمبر می فرماید نماز بالاترین است؟! [چرا نمی فرماید] صوم، حج، جهاد؟. در جهاد خون ریخته می شود، حلوا که در آنجا پخش نمی کنند. ولی در نماز که خون ریخته نمی شود، آدم هم طوری نمی شود، نه طوری اش می شود، نه خونی ریخته می شود، نه اذیت و زحمتی برایش پیدا می شود، چرا باید نماز بهترین و بالاترین باشد؟ **خير العمل باشد؟**

این حرف را هیچ کسی نمی تواند بزند، مگر آن کسی که واسطه فیض پروردگار و مجلای فیض و مجرای فیض باشد. او فقط می فهمد که چرا نماز **خير العمل** است، که تمام حقیقت هستی انسان به ربط است و ربط هم در همین نماز حاصل می شود.

آن ربط نباشد، جهاد می شود کشک! انفاق می شود کشک! همه می شود کشک! کشک در کشک در کشک، همه می شود کشک! آن ربط، اگر نباشد، همه می شود کشک. آن ربط اگر باشد، همه چیز می شود صحیح، همه چیز می شود درست. این را بقیّه نمی فهمند. لذا می آیند می گویند: **الصلوة خير من النوم!** نمی فهمند دیگر! به جای اینکه بخوابید، حالا بلند شوید نماز بخوانید. خب اگر این طور است، چرا شما می گوید **الصلوة خير من النوم**، بگو: **الرياضة خير من النوم**، ورزش بهتر از خواب است! **اليقظة خير من النوم**، المشی خير من النوم! پیاده روی، راه روی بهتر از خواب است! چون دیدگاه، مقایسه با خواب می شود. خواب، خوابیدن خواب درازکش است، صلوٰة ایستادن است. تفاوت همین است. آن وقت، آن شخصیت می رود، این شخصیت حالا می آید جایش می نشیند. ای دَدَم وای! آن که در آن هوئی و در آن فضا، و در آن مرحله دارد سیر می کند، او می رود کنار، فوت می کند، به رحمت خدا می رود، به جایش کسی می آید که دیدگاهش این است. افق درکش این است، فهمش این است، چه خواهد

شد؟! چه خواهد شد؟ بعد ایشان [مرحوم آقا] می فرمودند: همین را شما می توانید معیار قرار بدهید. همین را معیار قرار بدهید

یک دفعه معاویه داشت امیرالمؤمنین را مدح می کرد. می گفت خدا رحمت کند، - این مدح ها همه بعد از فوت است، ها! و الا در زمان حیات از این مدح ها هیچ خبری نیست. وقتی امیرالمؤمنین می میرد و شهیدش می کنند و مسئله تمام می شود، مدح و ثنا... چون دیگر رقیب نیست! حالا مدح و ثنا هم بکند، به پای تواضعش می گذارند! اما خودت اینهایی را که می گویی وقتی که علی در قید حیات هم بود، می گفتی؟ تو نمی گفتی! - گفت خدا رحمت کند ابو تراب را. اگر طلا و کاه در پیش او یکسان بود، اگر یک کوه طلا و کاه داشت طلا را زودتر از کاه می داد^۱.

مرحوم آقا در اینجا عبارتهای جالبی می فرمودند. یعنی نکته هایی در این عبارتهای شکفته

^۱. کشف الغمه، ص ۹۳؛ مناقب، ابن مغازلی ص ۲۸۰؛ ینابیع الموده، ص ۹۲.

می‌شد. ایشان می‌فرمودند: او [معاویه] چون دیدگاهش مادی است علی را هم دارد از دیدگاه مادی بررسی می‌کند! چون فهمش، فهم مادی است. او - معاویه - طلا را، مسلم بر کاه ترجیح می‌دهد؛ نمی‌آید کاه را بگیرد و طلا را رها کند. ولی آن‌قدر این بنده خدا نمی‌داند که برای علی طلا و کاه یکی است. تفاوتی نمی‌کند. طلا و کاه یکی است! نه این که طلا و کاه یکی است، یعنی هر دو به یک نظر، از نظر ارزش؛ [بلکه] او در یک افقی است که غیر از او هر چه می‌خواهد باشد: طلا، سنگ، برلیان، هر چه از امور دنیا و اینها، دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند! تا حالا در معیار سنجش قرار بگیرد یا نگیرد. نه! هیچ تفاوتی نمی‌کند.

معیارهای الهی و مادی در سنجش

ارزش‌ها

یک نفر، در خودش اعمال رویه می‌کند و این را در خودش ایجاد می‌کند، به وجود می‌آورد که این مسئله به این کیفیت در او باشد. خوب شاید موفق هم بشود. بعید نیست که موفق بشود، ادامه بدهد، کاری بکند که طلا و کاه پیشش یکسان باشد، ولی این

نفسش را به این بی‌ارزشی عادت داده است. خوب است، نه‌اینکه بد است، ولی راه خدا انسان را بالاتر از این می‌برد. راه خدا انسان را به همان حقیقت و مبدأ می‌برد. دیگر غیر از آن مبدأ، همه چیز خواهی‌نخواهی از ارزش می‌افتد. نه‌اینکه این بخواهد خودش را در این مسئله به یک نگرشی وادارد.

می‌فرمودند: این معاویه اگر علی را می‌شناخت، می‌گفت برای علی طلا و کاه فرقی نداشت، و در یک ردیف بودند. این شخص دیدگاهش مادی است، می‌گوید: این از آن بالاتر است. بله! این مقامش بیشتر است.

اینها برای ما می‌تواند معیار قرار بگیرد. معیارهای ما، معیارهای سنجش افکار ما، قرار بگیرد. آدم می‌بیند که افراد وقتی که در صحبت‌هایشان مدح می‌کنند یا می‌خواهند تعریف کنند، می‌گویند مثلاً نگاه کنید در فلان قضیه، جمعیت چقدر آمده است! خب، این چه می‌شود؟ این معیار می‌شود! یا اینکه نه، برایش تفاوتی نکند جمعیت چقدر آمده است،

هیچ فرقی نکند، آن حرفی که باید بزند، بزند. چه کسی این طور است؟ شما یک نفر را به من نشان بدهید، بگوئید که این طور است. بله! تبسم، خنده، از اینها، همه ما داریم! امان از این تواضع تصنعی! و وقتی به یک قضیه‌ای [دچار می‌شود،] یک تکانی می‌خورد، شما می‌بینید ناگهان آنچه که در دلش بود بیرون ریخت! آنچه که در نفسش هست بیرون می‌ریزد. آنچه که تا به حال مخفی بود، نه‌اینکه نبود! بود، ولی مخفی بود. پوشش‌ها آمده بود و آن را مخفی نگه داشته بود. حتّی دَم از خدا هم که می‌زنیم، به واسطه آن پوشش‌ها است. خداوند موفّق کرده است ما را! حتّی خداوند این لطف را به ما کرده است! این هم دروغ است! خدای نفِست دارد می‌گوید: خداوند به من کمک کرده است! نه خدای واقعی. اگر خدای واقعی باشد، آن وقتی که قضیه تکان می‌خورد، چرا آن خدای واقعی کنار می‌رود و به جایش هزار تا فحش و بد و بیراه به این و آن می‌رسد؟ خدا که همیشه خدا است دیگر! خدا هم که التزام نداده همیشه مسائل به این [یک] نحوه باشد، می‌گوید نه! می‌خواهیم این طرفی کنیم! دست

در جنگ بدر، مسلمین را پیروز می‌کنیم. در جنگ احد، شکست می‌دهیم. مسلمین در جنگ احد شکست خوردند دیگر. البته بعد آنها فرار کردند و آخر قضیه برگشتند، ولی خب بالأخره شکست بود. بر سر پیغمبر و امیرالمؤمنین و افراد چه آمد؟ امیرالمؤمنین که اصلاً تمام تنش یک تکه و پاره پاره شده بود^۱ آن جنگ چه بود؟ ما همین هستیم دیگر! ما که خدا هستیم، یا پیروز می‌کنیم یا شکست می‌دهیم^۲. شما باید کارت را بکنی. به امید پیروزی نباید بری. در جنگ جمل، پیروزی دادیم، در جنگ نهروان به علی پیروزی دادیم، در جنگ صفین شکست دادیم! جنگ صفین به نفع چه کسی تمام شد؟! به نفع معاویه تمام شد دیگر. خدعه آن آقای [عمر و عاص] کذایی و نیرنگ و فریب دادن آدم‌های نفهم و قرآن‌ها را سرنیزه کردن و هیچ! تمام شد و بعد هم حکمیت هیچی دیگر. رفت پی‌کارش! تمام

^۱. معاد شناسی، ج ۲ ص ۶۹ و ص ۷۳.

^۲. برای توضیح بیشتر رجوع شود به المیزان، جلد ۴ ذیل آیه ۱۴۰ سوره آل عمران (۳).

هیجده ماه جنگ، همه رفت هوا! اما برای
امیرالمؤمنین هیچ فرق نمی‌کند. همین‌طوری نگاه
می‌کند! تماشا کنید! خدا را تماشا کنید!

خیلی [سخته!] دُم شتر به زمین می‌رسد. ولی اگر
برسد، خیلی کیف دارد. هم‌چین [خیلی ساده هم]
نیست! دم شتر به زمین می‌رسد تا طرف بتواند یک
ذره از حالات اینها را بفهمد. تازه بفهمد، کجا تا
اینکه خودش برسد. دم شتر به زمین می‌رسد، تازه
برسد آن که دیگر بعد از این چه بشود!

بله! وقتی که این‌طور می‌شود، آنچه بعد نصیب
آدم می‌شود، خیلی شیرین است. حالا این مسائل را
که امیرالمؤمنین نمی‌تواند روی منبر بگوید: به‌به چه
خوب شد! شماها آمدید و به هم زدید بساط را
خیلی!

این‌طوری که نمی‌تواند بگوید! همه چیز به‌هم
می‌ریزد! حکومت و خلافت و امر و نهی و همه
چیز! بلکه آن را در دلش نگه می‌دارد فقط چند نفری
که خلاصه با هم می‌ها را می‌زنند، فقط با آنها
می‌تواند سرّی را فاش کند یا سرّی را منتقل کند. والاّ
بقیه افراد نه. چرا این‌طوری کردی، چرا آن‌طور

کردی، خطا کردی، فلان کردی، این مسائل در جای خودش....

باید افرادی که متصدی مسائل اعتقادی مردم هستند، این مسائل را در نظر بگیرند. خیلی قضایا و مسائل اعتقادی، مسئولیت‌ها، حالا نه مسئولیت‌های کلی. نه، همین مسئولیت خانواده، مسئولیت یک فرد، مسئولیت یک جمع و افراد، حتی در همین حدود. تا چه برسد به این که بخواهند مسئولیت فتوائی به عهده بگیرند که واویلاست! واویلاست. خدا به دادمان برسد.

خب آقا بفرمایید بله یوم الشروع ببینیم که جناب آخوند چه می‌فرمایند در این...

تا آنجایی که به نظرم می‌رسد، کلام میرداماد راجع به قضا و قدر بود. پس ما درست حدس می‌زدیم. ما در راه می‌آمدیم، به آقای فلانی گفتیم که فلان قضیه این طور بود، گفت آقا این قرار بود دیشب انجام بشود. گفتم عجب! ای داد بی داد! گفتم پس معلوم می‌شود ما پیر شدیم! معلوم می‌شود ما پیر شدیم و نیاز به یک مذکر یا مذکره داریم.

یکی [شخصی] می گفت: آقا! این منشی شان می خورد، گفتم: منشیّه هم باشد، اشکال ندارد؛ اتفاقاً آنها حافظه شان بهتر است. یکی می گفت: این حُسنی که جماعت نسوان بر مردها دارند، این است که حافظه شان خیلی زیاد است! صد گیگابایت حافظه دارند! جزئیات...؛ مثلاً شما پانزده سال پیش برای ناهار جایی رفته بودید، ما اصلاً رفتن به آنجا را فراموش کرده ایم، چه برسد به اینکه ناهار چه خورده ایم، ولی اینها علاوه بر غذا، مزه اش را هم به یاد دارند! و حالا امروز غذا درست می کنند:

- بین فلانی! آن غذایی که پانزده سال پیش خوردیم، آن خوشمزه تر است یا این؟

یک دفعه به ما یک هم چنین حرفی زده شد، گفتم آقا من صبحانه که می خورم یادم می رود چه خورده ام، نان قندی بوده یا نان و پنیر بوده، یا نمی دانم چه چیز بوده است. آن وقت تو می خواهی بگوئی دو هفته پیش! من چه می دانم! آقا اینها پانزده سال و سی سال پیش هم یادشان است! این چه مغزی

است؟ این قضیه از عجائب است!۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ شایان ذکر است که این سخنرانی از درس شماره ۷۳۴ اسفار حضرت استاد گرفته شده است
